

در خدمت تخت طاووس

یادداشت‌های روزانه آخرین سفیر شاه در لندن

پرویز راجی
حسن کامشاد

فهرست

۹	□ یادداشت کوتاه مترجم
۱۰	□ مقدمه چاپ اول فارسی
۱۲	□ مقدمه چاپ دوم فارسی
۱۶	□ پیشگفتار
۲۷	سال ۱۳۵۵
۹۳	سال ۱۳۵۶
۲۰۵	سال ۱۳۵۷
۳۹۸	□ سخن آخر
۴۰۳	□ نمایه
۴۱۷	□ تصاویر

یادداشت کوتاه مترجم

ترجمه نخست این کتاب از روی دستنویس مؤلف انجام گرفت و همزمان با اصل انگلیسی آن در ۱۳۶۲ (۱۹۸۳) در لندن انتشار یافت. برای چاپ حاضر، ترجمه پیشین به دقت بازخوانی و ویرایش شد و اصلاحهای لازم به عمل آمد.

چاپ کنونی با نظر و تأیید نویسنده است. مشکلات حقوقی یکی چند تغییر کوچک را در متن قبلی ضروری ساخته بود که به خواست نویسنده مراعات گردید. مکاتبات و تلگرافهای متبادل بین وزارت خارجه و سفارت ایران در لندن طبعاً همه در اصل به فارسی بوده است. متن اصلی پاره‌ای از آنها را که نویسنده داشت و در اختیارم گذاشت عیناً آورده‌ام و خواننده بی‌گمان از فحوای کلام تمییز خواهد داد که انشای دیوانی است و ترجمه نیست.

این کتاب جنبه تاریخی دارد و یکی از اسناد بالهای نهایی پادشاهی محمد رضا شاه پهلوی به شمار می‌رود. ترجمه ناقصی از آن که تاکنون در ایران در دسترس خوانندگان بوده همان‌طور که مؤلف در مقدمه خود گفته با امانت و حُسن نیت صورت نگرفته است و به هیچ وجه حق مطلب را ادا نمی‌کند. امید است با چاپ جدید تا حدی رفع نقیصه و جبران مافات بشود.

ح.ک.

مقدمه چاپ اول فارسی

انتشار متن انگلیسی این یادداشتها، که با چاپ پاورقی آن در سه شماره هفته‌نامه ساندی تایمز در ژانویه ۱۹۸۳ آغاز گردید، با اعتراض گروهی از هموطنان و انتقادها و ایرادهای گوناگونی مواجه شد. که بازگو کردن و پاسخگویی یک‌یک آنها از حوصله این مقدمه بیرون است.

من به هیچ‌وجه قصد ندارم عقیده کسی را تغییر دهم و افراد را در داوری و ابراز اندیشه آزاد می‌دانم. اما، با توجه به ماهیت اکثر انتقادها، از ذکر این مطلب ناگزیرم که نمی‌توانم قضاوت آن دسته از هموطنان را که کتاب را نخوانده محکوم کرده‌اند جدی بگیرم.

چند نکته دیگر نیز نیاز به تذکر دارد:

۱. من پیوسته صراحةً و حقیقت‌گویی به یک دوست را مبین وفاداری والاتری پنداشتم تا تعریف و تمجید مبالغه‌آمیز و یا احياناً پای‌بوسی او را؛ و هنوز هم، درست یا نادرست، به همین عقیده‌ام و امیدوارم همیشه هم باقی بمانم.

۲. ما ایرانیانی که در زمرة خادمین و منتفعین دوران پهلوی به شمار می‌رویم، هر چقدر نسبت به نیات خیرخواهانه شاه قطع و یقین داشته باشیم؛ هر چقدر پیشرفتهای چشمگیری را که ره‌آوردهای سالهای پادشاهی او بود ارج نهیم، و هر چقدر از ناکامی هدفهای متعالی که برای ملتش در سر می‌پروراند افسوس بخوریم، هیچ‌کدام نمی‌توانیم منکر شویم که محمد رضا شاه پهلوی در به وجود آوردن یکی از بزرگترین و شاید دشوارترین دگرگونیهای تاریخ بشری – که خود نیز سرگردان‌ترین و غم‌انگیزترین قربانی آن شد – سهمی عمدۀ داشت. از این‌رو، در هر گونه بحث حوادث و وقایع سالهای پیش از انقلاب، بررسی دست‌کم پاره‌ای از سیاستها و اقداماتی که منجر به ایجاد وضع بعدی شد، ضروری است.

۳. میان انتقاد سالم از یکسو و غرض‌ورزی و ناسزاگویی از سوی دیگر تفاوتی فاحش است. ولی این تمايز اساسی، گاه به ویژه در محیطی آلوده به هیجان و احساسات شخصی،

کاملاً آشکار نیست. اظهار نظر سازنده و مستدل نه تنها می‌تواند روشنگر مسائل گذشته باشد بلکه راهنمای بالارزشی است برای تحولات آینده. داوری این امر که مطالب این کتاب از دیدی دوستانه یا خصمانه گرد آمده و به بیانی منصفانه یا مغرضه شده به عهده خواننده است.

پرویز راجی
لندن — مهرماه ۱۳۶۲

مقدمه چاپ دوم فارسی

چاپ جدید در خدمت تخت طاووس برای من به ویژه از یک لحاظ بسیار مغتنم است. ترجمه مجاز فارسی این کتاب نخست در ۱۳۶۲ در لندن بدون ذکر نام مترجم و در نسخ محدود منتشر شد. چند سال بعد ترجمه دیگری، بدون اطلاع و اجازه من، ابتدا به صورت پاورقی در یکی از جراید پرفروش کشور و سپس کتابی مستقل در آمد و ظاهراً به چاپهای متعدد هم رسیده است.^۱ بدلایلی که بر من آشکار نیست و مترجم خود می‌داند، بخش‌های زیادی از کتاب در این ترجمه سراسر مغلوط از قلم افتاده و تعادل متن به‌کل به‌هم خورده است. از این گذشته مترجم، به اختیار و سلیقه خود، تقریباً در هر صفحه کتاب پانوشهایی آورده است. نه برای توضیح و تبیین مندرجات، بلکه به منظور ضدیت و مخالفت و نفی مطالب متن اصلی کتاب. امید است در محیط تساهل و رواداری بیشتری که این روزها در کشور به‌چشم می‌خورد، ترجمه فعلی که با امانت انجام یافته، در جریان چاپ و نشر به سرنوشت قبلی دچار نشود.

دلخوشی من از چاپ تازه کتاب علل دیگری هم دارد. اولاً، مایه سرافرازی است که پس از گذشت نزدیک به بیست سال، هنوز آنقدر علاقه به‌این اثر هست که چاپ دیگری را امکان‌پذیر سازد. در ثانی، تصور می‌کنم اینکه شور و هیجانهای زمان تاحدی فرونشسته شاید بتوان این یادداشت‌ها را با شکیبایی بیشتر خواند و محتویات آنها را با فکر و تأمل بررسید. پرسشی که لاجرم در کُنه ذهن من رو می‌نماید آن است که: آیا با دانش بازاندیشی گذشته، مطالبم را به گونه‌ای دیگر نمی‌نوشتم؟

پس از کمی درون‌نگری، به‌این نتیجه رسیدم که تنها تغییری که مایلم به عمل آورم در

۱. خدمتگذار تخت طاووس، خاطرات پرویز راجی (آخرین سفير شاه در لندن) ترجمه ح. ا. مهران، انتشارات اطلاعات، چاپ دهم، تهران ۱۳۷۴.

عنوان ترجمه فارسی کتاب، یعنی تبدیل واژه «خاطرات» به «یادداشت‌های روزانه» است، حتی اگر که از فصاحت عنوان بکاهد.

یادداشت‌های روزانه «خاطرات» یا «تاریخ» نیست و برای روشنگری رویدادهای گذشته، یا توجیه اعمال سابق نویسنده تحریر نمی‌شود. اینها ثبت و ضبط واقع یا عواطف خاصی است که در روزی بخصوص به قلم آمده و آنیت و فوریتی دارند که خاطرات – یاد آوردن رویدادها با صبر و آرامش ناشی از گذشت زمان – به هیچ وجه ندارند. یادداشت‌های روزانه طبعاً متنضم مسائل خصوصی، خشم و کج خلقی و احساسات ضد و نقیض گوناگون است و درست نیست که اینها در پاکنویس نهایی از قلم بیفتند و نویسنده عاقل‌تر و باتدبیر‌تر از آنچه به هنگام نوشتن بود تصویر شود. روزانه‌نویسی، از ترتیب زمانی که بگذریم، با تاریخ‌نویسی هم تفاوت دارد. مورخ پرده از امور واقع بر می‌دارد، شقوق بالقوه یک رویداد را ارزیابی می‌کند و داوری بی‌طرفانه و مناسب را به آیندگان و امی‌گذارد. در یادداشت‌های روزانه، برای داوری مناسب و بی‌طرف عالماً عامداً تلاش به کار نمی‌رود و این ویژگیها، چنانچه حاصل شود، از کلیت آنها به دست می‌آید، درد و رنج و یأس یک یادداشت را احیاناً امید و نوید یادداشت دیگر تسکین می‌دهد، و گاه احساسات مندرج یک روز را احساسات روز دیگر بی‌رنگ یا حتی واژگونه می‌سازد.

شاه، محزون و مطروح، در مرداد ۱۳۵۹ در مصر جان سپرد. این نخستین بار نبود که در طول پادشاهی طولانی و پرآشوب خویش، به خارج گریخت منتها این بار برگشتی در کار نبود. خبر درگذشتش جار و جنجالی خلق‌الساعه و خودجوش در ایران برانگیخت که به هیچ وجه سزاوار دگرگونی شگرفی نبود که او و پدرش در سرزمین ما به وجود آورددند و کشوری فقیر، عقب‌افقاده، درگرواجنبی و در شرف فروپاشی را به ملتی یکپارچه، نسبتاً مرفره و مستقل بدل کردند. عقیده ما درباره پهلویها هر چه باشد، منکر این حقیقت نمی‌توان شد که ایران امروزی و تمامی زیربنا و صنایع و نهادهای آن دستاورد آنها بود.

شاه تصور می‌کرد فرمانروایی که بانی تغییراتی چنین بزرگ در وضع مردم خود بوده است، همواره از مهر و سپاس آنان برخوردار خواهد بود. وی سخت در اشتباه بود، چون درسی که از شورش‌های مهم تاریخ جدید می‌توان آموخت آن است که انقلابها اغلب هنگامی روی می‌دهد که بهبود اقتصادی با آزادی نسبی سیاسی، همگام نبوده باشد. از سوی دیگر، از

حق نباید گذشت که نه شاه نه پدرش، تربیت شده مکتب دموکراسی غربی نبودند و نه تنها آنها بلکه هیچ یک از ساختارهای مملکتی هرگز طعم هیچ نظامی جز خودکامگی مطلق را نجشیده بودند. محمد رضا شاه در طول زمامداری خویش با سرسرخی تمام به کلیه شؤون قدرت چسبید و در هر فرصتی انحطاط دموکراسیها را نکوهش کرد.

جنبه دیگری از شخصیت شاه هم شایان ذکر است. همانند اکثریت نزدیک به اتفاق هموطنان، او نیز بر این باور بود که در آنچه در کشور ما روی می‌دهد «بیگانه» دست دارد. از قضا تاریخ اخیر ایران و تجربه شخصی خود شاه برای این شیوه اندیشیدن توجیه فراوان عرضه می‌داشت. مگر او خود در سن شش سالگی شاهد به قدرت رسیدن پدرش به پاری «بیگانه» نبود؟ مگر او شانزده سال بعد خلع پدرش را از تاج و تخت توسط «بیگانه» به چشم ندیده بود؟ و مگر «بیگانه» نبود که در سال ۱۳۳۲ طرح کودتا ریخت و خود او را به تخت بازگردانید؟ نوعی توطئه شوم و پُردامن، از ناحیه نیروهایی مبهم و نامشخص که قدرت و نفوذشان در طی سالیان همچنان پابرجا ماند، پیوسته در افق چهره می‌نمود: بی‌بی‌سی، روزنامه‌ها، شرکتهای نفتی، سیا و گاهی روحانیون جزء مکمل این توطئه بودند و به شکلی مرموز ولی محظوظ سرنوشت پاره‌ای ملتها را رقم می‌زدند، که ایران در رأس آنها قرار داشت. اگر تقدیر زمانه به نحوی ممکن می‌ساخت که محمد رضا شاه پهلوی شاهد سرنوشت همسایه‌اش، صدام حسین تکریتی، می‌بود (که به مراتب کمتر از او با طرز فکر مغرب زمین آشناست) و می‌دید که او با وجود اشغال کشورش، اضمحلال ارتشش، و انهدام همه زیربنای کشورش، هنوز چگونه به ریش «بیگانه» می‌خندد، شاید که ایمانش به قدرت بقای خود بیشتر می‌شد.

تاریخ رافاتحان می‌نویسد و [امام] خمینی فاتح شد. در نظر بسیاری، در داخل و خارج ایران، زمامداری آیت‌الله بشارت دهنده طلیعه تجدید حیات مهدویت اسلام بود. دیگران آن را آغاز نوعی دوران ظلمت شمردند و حکومت روحانیون را برگشت به ارزش‌های قرون وسطایی خواندند.

در خلال صفحات این یادداشتها خواننده با نظر من نسبت به مذهبیون آشنا می‌شود. این دیدگاه، پس از گذشت سالیان، با یک استثنای ذکر خواهم کرد، کما بیش به قوت خود باقی مانده است. قصد من آن نیست که این نظرات را بازگویم یا به خاطره [امام] خمینی اسائمه ادب کنم. با این وصف باید صدقانه و از سر و جدان اذعان کنم که نمی‌توانم خود را در ردیف تناغویان آیت‌الله و هواداران جهان‌بینی و اعتقادات او بشمارم.

و اما استنا در این میان، به زعم من، سیمای تحسین برانگیز سید محمد خاتمی رئیس جمهور ایران است. معتم بودن این مرد صلاحیت و شایستگی وافر او را چشمگیرتر می‌کند. هدف والای او در به وجود آوردن «یک جامعه مدنی بر پایه حکومت قانون»، آرزوی برق اکثر روشن‌اندیشان این قرن است. خاتمی در یکی از سخنرانیهای خود گفت: «در مصاف آزادی و دین، آزادی مالاً پیروز می‌شود». این سخنی قابل تقدیر است. تلاش او بر خاتمه دادن به دهه انزوای بین‌المللی ایران نیز درخور توجه است و می‌تواند راه را بر سیلی از فرصتهای تازه مالی و بازرگانی بگشاید و بر ثروت ملی و درآمد سرانه کشور بیفزاید. تسخیر دژهای تعصب و نابخردی کار آسانی نیست. مخالفان کوردل از قتل دگراندیشان معرض ابا ندارند. ولی خاتمی، حتماً، در ته دل می‌داند از پشتیبانی توده عظیم هم میهنان خود، که او را در وهله نخست به ریاست جمهوری برگزیدند، برخوردار است. اینها از او می‌خواهند در برابر افرادی که می‌کوشند صدای تفاهم و عقل و اعتدال را مدام خاموش دارند، استوار باشند. کسانی که از خارج به این صحنه می‌نگردند، فقط می‌توانند امیدوار تحولات بعدی باشند.

پرویز راجی

لندن — اسفند ۱۳۷۷

پیشگفتار

این یادداشت‌ها که در ۲۶ خرداد ۱۳۵۵ آغاز و در ۶ بهمن ۱۳۵۷ پایان می‌یابد، درست دوران خدمت مرا در مقام سفیر ایران در بریتانیا دربر می‌گیرد. هدف اصلی، گمانم، تهیه راهنمایی مقدماتی بود درباره زندگی مأموران سیاسی در لندن برای هموطنانی که روزی به‌این سفارت اعزام می‌شدند. اگر شرح صادقانه و سرراست تجربیات حرفه‌ای من موجب تفاهم‌اندکی بهتری از کیفیت کار بشود، منظورم از قلم زدن این یادداشت‌های روزانه حاصل شده است.

از قضا، دوران سفارت من مقارن بود با بروز دگرگونیهای زیر و زیرکننده‌ای در ایران، دگرگونیهایی که لاقل من به هیچ‌وجه پیش‌بینی نکرده بودم. هرچه پنهان افق سیاسی را ابرهای بزرگتر و تیره‌تر فراگرفت، قصد اولیه من در ایفای نقش ناظری بی‌طرف در صحنه سیاسی و اجتماعی لندن، دشوارتر شد و یادداشت‌ها رفته‌رفته به بیانی عاطفی و کاملاً ذهنی از نشو و نمای رویدادها، به نحوی که من از لندن می‌دیدم، مبدل گشت: بیانی از امید، حرمان، نگرانی، هراس و اندوه‌هایی که فاجعه‌های پی در پی ایران باعث آن بود و سرانجام با خروج شاه از کشور و خاتمه مأموریت خود من، پایان یافت. این کتاب شرحی از انقلاب ایران نیست، تجربه یک نفر از آن انقلاب است.

برادرم فرهاد و من، تنها دو فرزند خانواده‌ای نسبتاً مرغه به ترتیب در سالهای ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ در ایران متولد شدیم. پدرمان که خود تحصیلکرده فرانسه و جراح استخوان بود، هوس کرده بود که پسرانش «تحصیلات انگلوساکسن» داشته باشند. از این‌رو، در سال ۱۳۲۹ ما را به مدرسه «هیل» در پاتس تاون^۱ در ایالت پنسیلوانیا، که مدرسه خصوصی متشخصی در کرانه خاوری امریکا بود و شاگردانش را برای ورود به دانشگاه‌های طراز اول امریکا آماده می‌ساخت، فرستاد. اما هیچ‌کدام ما مقدر نبود تحصیلاتمان را در امریکا به پایان

1. Pottstown

بر سایتم، حوادث سیاسی - همان گونه که بعدها هم به گرات در سراویت ما تأثیر گذاشت - مسیر زندگیمان را تغییر داد. در سال ۱۲۳۰ دکتر مصدق نخست وزیر ایران شد، ملی شدن نفت لهجهایها موجب قطع رابطه با بریتانیا گردید بلکه توقف موقت صدور نفت گمراه شدید ارز خارجی در گذور پیش آورد. هزینه تحصیل در امریکا به حد توانفرسایی رسید و من و برادرم به الگستان انتقال داده شدیم، دو خلاص دو سال بعد، وضع مالی ما ناپسامان بود و ایام تعطیلات و اقامات ما در ایران طولانی تر می شد. در سال ۱۲۳۲ با فیصله یافتن مسأله نفت، وضعیت بهبود یافت و ما توانستیم تحصیلات متوسطه خود را در مدارس مختلف در انگلیس دنبال کیم، در ۱۲۳۵ هر دو وارد دانشگاه شدیم، برادرم برای تحصیل رشته پزشکی به اندورگ رفت و من به قصد فرآگیری اقتصاد، به کمبریج.

در ۱۲۳۸، با سری پر از شوق و التهاب و سودا برای به کار گرفتن فضایل نوآموخته در خدمت کشور، به ایران بازگشتم، ایران بس فقیر اما پر نوید می نمود. شاه با استفاده از درآمد روزافزون صادرات نفت، دست به برنامه صنعتی کردن کشور زده بود. و این عمل در نظر من هم قابل تقدیس بود و هم قابل حصول. دیری نگذشت که تصمیم گرفتم به صنعت نفت، که تکیه گاه اصلی اقتصاد کشور بود، بپیوندم. درخواست کارم پذیرفته شد و به شغلی اداری گمارده شدم. در اینجا بود که امیر عباس هویدا را بار نخست ملاقات کردم.

هویدا در آن موقع یکی از مدیران شرکت نفت و قبل از کارمند رسمی وزارت خارجه و آخرین مأموریتش مستشاری سفارت ایران در آنکارا بود. مردی خوش برخورد، بافرهنگ، ورزیده در تاریخ و ادبیات و مسلط به چند زبان اروپایی بود. عبدالله انتظام، رئیس هیأت مدیر، که خود دبلوماتی حرفه‌ای و رئیس هویدا در مأموریت آلمان در سالهای اولیه پس از جنگ بود، او را به شرکت نفت آورده بود. انتظام هر مقام وزیر خارجه کفیل نخست وزیر هم انجام وظیفه کرده بود و اینک در رأس مهمترین صنعت کشور بود.

در کشوری تشنۀ هر گونه نیروی تعلیم یافته انسانی، ترقیع سریع از نزدیک اداری، کار دشواری نبود. در ظرف دو سال، از کارآموزی به سمت منشی مخصوص هویدا ارتقاء یافتیم، و هر چند برای شخص هویدا احترام قائل بودم و او را به عنوان یک مدیر مسیستودم، اما از موقعیت خود در شرکت نفت خرسند نبودم. آینده شغلی آدمی که از مسائل فنی نفت معلومات کافی نداشت و می خواست از راه سلسله مراتب اداری به مقامی نسبتاً بالا برسد، خیلی

درخشنان نمی‌نمود. رده بالای شرکت نفت بدون استثناء، ترکیبی بود از نفتگران حرفه‌ای یا منصوبان سیاسی. خلاصه، شرکت نفت برای پیشبرد بلندپروازیهای من، صحنه مناسبی نبود. لذا با موافقت هویدا، درخواست ورود به خدمت سیاسی کردم و در ۱۳۴۲ به وزارت امور خارجه پیوستم.

از قضا، دیری نپایید که انتظام و هویدا هم شرکت نفت را ترک کردند. «انقلاب سفید» شاه در ۱۳۴۱ با بوق و کرنا به راه افتاده بود. برنامه این انقلاب، اصلاحات مترقی و بسیار ضروری ارضی و اجتماعی بود ولی مخالفت شدید پاره‌ای عناصر تجدددستیز را برانگیخت. پرچمدار اعترافات مذهبی آیت‌الله روح‌الله خمینی، به ترکیه تبعید شد و تشنجات پیش‌آمده در قم و تهران به طرزی مؤثر اما با قساوت سرکوب شد. انتظام، که مردی فرهیخته، آزاداندیش و میانه رو بود، و در تقاو و پاکدامنی شهرت بسزا داشت و به پیروی از مسلک عارفانه‌اش از جاه و جلال بیزار بود، از شدت عمل و خشونتی که در سرکوبی مخالفان مذهبی به کار رفت دل‌آزده شد، و در یکی از شرفیابیهای هفتگی‌اش، باجرأت – یا بی‌پرواپی – نارضایی خود را ابراز کرد. شاه، که از جانب دولت کندی زیر فشار بود تا سیمای فتووالی کشور را تغییر دهد، در پاسخ او می‌گوید چنانچه نمی‌تواند با اقداماتی که به منظور رهایی ایران از یوغ عقب‌افتادگی به عمل می‌آید همنوا شود، بهتر است جای خود را به دیگری که از عهده این مهم برآید، واگذارد.

انتظام به علل مزاجی از حضور در مراسم رسمی معاف شده بود. ولی حالا تصمیم گرفت، در سلام عید غدیر که به‌زودی برگزار می‌شد برای آخرین بار شرکت جوید. طبق رسم معمول رجال مملکت همه در کاخ گلستان گرد می‌آمدند و برحسب اولویت تبریکات خود را حضور شاه تقدیم می‌کردند. آن روز، نخست وزیر از طرف دولت، شیخ‌السفر ابه نمایندگی هیأتهای سیاسی، و رئیس ستاد از جانب ارتش، نقش خود را انجام دادند. سپس نوبت انتظام شد که به عنوان ارشد کارمندان دولت، تهنیت گوید. وی با جملاتی حاوی نخستین اشاره علنی به برکناری خود، گفت:

«اکنون که برای آخرین بار افتخار دارد از سوی کارمندان دولت این عید سعید را حضور شاهنشاه تبریک عرض نماید...». اما آنچه موجب خشم همایونی شد، نه آغاز بلکه پایان ییانات او بود. انتظام که سیگار می‌کشید و گهگاه باده هم می‌نوشید، در خاتمه تبریکات خود، پس از آرزوی سلامت و توفیق شاه در کارهای خیری که پیش گرفته ابراز امیدواری کرد که